

نگرش جامعه نسبت به خانواده در ایران

با وجود کلیه دگرگونی‌هایی که در جامعه ایران صورت گرفته است، همچنان نگرش جامعه نسبت به خانواده، بر مبنای «توهم» خانواده گسترده باقی مانده است. هنوز تصویری از زن و مرد در جامعه ایرانی حاکم است که سنخیتی با شرایط اجتماعی و حتی بسیاری از شعارهای دولتی ندارد. کلیشه‌های جنسیتی زنان و مردان، امکان هر نوع تصمیم‌گیری آزاد را از آنان گرفته، راه زندگی آنان را مشخص کرده است و در عین حال بر روابط اقتداری درون خانواده نیز تأکید می‌کند. روابطی که نه تنها دیگر ضرورت آن در خانواده حس نمی‌شود، بلکه به معنای واقعی کلمه از رشد و شکوفایی شخصیت افراد جلوگیری می‌کند و شرایط زندگی اقتداری را در خانواده حاکم می‌سازد که نتیجه آن، نه تنها ایجاد مشکلات فردی برای اعضای خانواده است، بلکه به معضلات اجتماعی و آسیب‌های شدید عمومی نیز می‌انجامد.

شرایط اجتماعی در ایران، هرچند با الگوی حاکم بر کشورهای اروپایی تفاوت دارد، اما دارای ویژگی‌های یک زندگی صنعتی- شهری است. در ایران، شهرنشینی و افزایش جمعیت وجود دارد، سازمان‌ها و نهادهای مدرن که بسیاری از کارکردهای قدیمی خانواده را بر عهده دارند، شکل گرفته‌اند. قانون اساسی بر وجود آزادی و برابری افراد در برابر قانون تأکید می‌کند، خانواده‌ها به صورت عمده در شکل هسته‌ای وجود دارند، زنان مشغول به کار هستند و در نهایت، استفاده از کلیه مظاهر زندگی در جامعه در حال دگرگونی در ایران- حداقل در شهرهای بزرگ- وجود دارد. با این همه، هنوز بر کلیشه‌های جنسیتی (سنتی) بیش از حد تأکید می‌شود. تأکید بر این کلیشه‌ها در تعارض با زندگی شهری است؛ در عین حال کارکرد بسیاری از نهادها را مختل می‌کند و در نهایت با تمایل و قصد دولت جهت مشارکت زنان در کلیه امور در تقابل است، به اتلاف هزینه و وقت می‌انجامد و همان‌طور که ذکر شد، آسیب‌های اجتماعی متعددی را به وجود می‌آورد.

در روند دگرگونی اجتماعی، برخی از سازمان‌ها و نهادهای مدرن در ایران به وجود آمدند. قوانین مربوط به سازمان‌های مدرن، معمولاً از لحاظ نابرابری جنسیتی، حداقل موانع را در خود نهفته دارند، در صورتی که نهادهای کهن مثل خانواده، بر اساس نگرشی شکل گرفته‌اند که نه تنها مناسب شرایط اجتماعی امروزه نیستند، برعکس از تضاد در درون خود و همچنین با عملکرد سایر سازمان‌ها نیز برخورد دارند. در عین حال، نظیر همین تضاد در هنجارهای اجتماعی و نگرش‌ها دیده می‌شود. در برخی از ابعاد نگرش‌های اجتماعی نسبت به زنان، به صورت بسیار مترقی بیان می‌شود. از طرف دیگر، وجود نگرش‌های سنتی که در مورد نقش و وظیفه زنان در خانواده وجود دارند، به عنوان مانع در راه تحقق شعارها و آرمان‌ها عمل می‌کنند. این تعارض ناشی از اصولی است که هنوز در خانواده‌ها، خواه از راه قانون و خواه از طرف باورهای عمومی، تبلیغ و ترویج می‌شود.

یکی از ویژگی‌های تفکر حاکم در ایران، تأکید زیاد از حد بر موجودیت خانواده است. وجود خانواده نه تنها برای رشد و تربیت فرزندان ضروری در نظر گرفته می‌شود، بلکه کانون خانوادگی برای افراد بزرگسال خانواده نیز مهم و ارزشمند است. ویژگی‌های مثبت خانواده، در جهت حفظ موجودیت جامعه و جلوگیری از بروز و ترویج رفتارهای نابهنجار در هر زمینه‌ای مدنظر است. با قبول فرض مطلوبیت خانواده برای افراد و جامعه، باید اشاره کرد که در این فرض یک نکته اساسی کاملاً دور از نظر باقی مانده است و آن این است که هر خانواده‌ای قادر به انجام کارکردهای فوق نیست، بلکه فقط خانواده‌ای که معمولاً آن را «مطلوب» نام می‌برند، می‌تواند این عمل (مقابله با رفتارهای نابهنجار) را انجام دهد. خانواده مطلوب، به خودی خود به وجود نمی‌آید، بلکه محتاج قوانین حمایتی و همچنین آموزش افراد جهت رسیدن به آن است. خانواده‌ای را مطلوب در نظر می‌گیریم که در آن، صمیمیت و عشق و علاقه و محبت میان اعضای آن وجود داشته باشد، اعضای خانواده از یکدیگر حمایت و پشتیبانی کنند و در مقابله با مشکلات همراه یکدیگر باشند. والدین چنین خانواده‌هایی، مسئول و موظف در برابر فرزندان، با استفاده از روش‌های صحیح تربیتی و با ارائه راهکارهای مناسب و بر اساس استدلال آنان را به افراد مناسب اجتماعی تبدیل می‌کنند. رابطه زن و شوهر با یکدیگر، بر اساس همدلی، تفاهم، مشارکت در امور خانواده جهت رشد و شکوفایی شخصیت افراد به وجود آید. تنها در صورت وجود چنین خانواده‌هایی در جامعه می‌توان ادعا کرد که خانواده دارای کارکردی مثبت است. اگر خانواده‌ای وجود داشته باشد اما دارای ویژگی‌هایی باشد که معمولاً از آنها به عنوان خانواده‌های نابسامان یا خانواده‌های «توخالی» نام می‌بریم، باید توجه داشت که در آن هیچ نوع رابطه مثبتی میان اعضا به وجود نمی‌آید و روابط از هم گسیخته خواهد بود. باید گفت که فقط شکل ظاهری خانواده یعنی وجود زن و مرد و فرزندان در یک مکان - مطرح نیست، زیرا مشکلات ناشی از زندگی فردی و اجتماعی در این خانواده‌ها بسیار بیشتر از مزایای آن است.

راه رسیدن به خانواده مطلوب پند و اندرز نیست. خانواده در تمام دوران موجودیت خود با جامعه رابطه متقابل دارد. نه تنها بازتاب شرایط اجتماعی در خانواده دیده می‌شود بلکه نتیجه زندگی در خانواده نیز به طور مشخص به جامعه باز می‌گردد. در نتیجه، برای رسیدن به خانواده «مطلوب» (با فرض اینکه چنین چیزی دلخواه است)، باید تغییرات فراوانی در جامعه انجام پذیرد. یکی از مهم‌ترین تغییرات را می‌توان در تغییر نگرش نسبت به وظیفه زنان در جامعه و خانواده جست‌وجو کرد، زیرا آنچه هنوز در ایران تبلیغ می‌شود مشابه همان نگرش پیش‌صنعتی، نسبت به خانواده و نقش زن در جامعه است؛ نگرشی که هرچند برای دورانی وجود داشت اما امروزه برهم خورده است، به طوری که باید جایگزین نگرشی شود که سعی در ایجاد برابری میان زن و مرد در جامعه دارد.

برای مشخص کردن تضاد و تعارض‌های مطرح شده، سه نهاد مهم در جامعه را با توجه به موانع و امکانات قانونی و اجتماعی که در راه برابری جنسیتی وجود دارند، بررسی می‌کنیم. این سه نهاد عبارتند از نهاد

مدرسه و نهاد اقتصادی (اشتغال) که به عنوان سازمان‌های یک جامعه مدرن مطرح می‌شوند و نهاد خانواده به عنوان نهادی کهن که نگرش‌ها و باورهای مرتبط با آن، اصلی‌ترین مشکلات جنسیتی را در ایران به وجود می‌آورد.

مدارس: همان‌طور که گفته شد، وجود سازمان مدارس در شکل فعلی خود ناشی از وقوع انقلاب صنعتی است. ویژگی خاص مدارس مدرن در همگانی بودن، رایگان بودن و اجباری بودن آنها به منظور فراهم آوردن زمینه تحصیلات برای کودکان جامعه است. این وضعیت در مورد آموزش سنتی که قبل از مدارس در جوامع انسانی وجود داشت، دیده نمی‌شود. طبق اصل سی‌ام قانون اساسی: «دولت موظف است، وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا حد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد.» با توجه به این اصل، از نظر قانون هیچ تفاوتی میان دختران و پسران برای ورود به مدرسه و ادامه تحصیل وجود ندارد. تنها مورد تبعیض جنسیتی مربوط به آموزش عالی و طبق تبصره ۱ ماده ۳ قانون اعزام دانشجو به خارج است که منع اعزام دختران مجرد دانشجو به خارج را به دنبال داشت. این منع قانونی در حال تغییر و از میان رفتن است.

آنچه در واقعیت وجود دارد، نشان‌دهنده نابرابری جنسیتی در استفاده از مزایای آموزش و پرورش است. در مرحله اول، اگر به میزان سواد در میان زنان و دختران توجه کنیم، متوجه خواهیم شد که تعداد زنان بی‌سواد بیشتر از مردان بی‌سواد است اما اگر میزان بهره‌مندی از سواد در میان زنان شهری و روستایی را با هم مقایسه کنیم، متوجه خواهیم شد که تعداد زنان بی‌سواد در روستاها بیشتر از شهرهاست. (در سال ۱۳۷۳، ۸۰ درصد از زنان شهری و ۶۳ درصد از زنان روستایی باسواد بوده‌اند.) (صالحی اصفهانی، ۱۳۷۷: ۵۸)

کسب سواد و آموزش در اکثر جوامع، دارای مشروعیت بسیار زیادی است و کمتر جامعه‌ای یافت می‌شود که موضوع سوادآموزی در آن به عنوان یک ویژگی منفی مورد توجه باشد. برعکس، از نظر مردم اکثر جوامع، سوادآموزی به خودی خود باعث بهبود شرایط زندگی و تحرک اجتماعی می‌شود. با وجود این، هنوز به دلایل عینی و ذهنی در مناطق خاصی از ایران (مناطق محروم) دختران به مدارس فرستاده نمی‌شوند و یا ترک تحصیل زودهنگام آنها گزارش می‌شود.

بازماندگان از تحصیل تنها دختران نیستند بلکه شامل پسران هم می‌شود اما به نظر می‌رسد زمانی که برای تحصیل فرزندان، خانواده‌ها هزینه‌ای را باید تقبل کنند، سرپرست‌های خانواده‌ها ترجیح می‌دهند که هزینه تحصیلی را جهت فرزندان پسر خود اختصاص دهند تا دختر. به همین دلیل اغلب تعداد دخترانی که هرگز به مدرسه راه نمی‌یابند، بیشتر از تعداد پسران است.

ترک تحصیل نیز پدیده خاص دختران نیست بلکه دربرگیرنده دختر و پسر است. نکته مهم، تفاوت در علت ترک تحصیل است. پسران معمولاً برای ورود به بازار کار و عهده‌دار شدن هزینه زندگی ترک تحصیل می‌کنند، در صورتی که ترک تحصیل دختران، اغلب به خاطر ازدواج‌های زودرس یا عهده‌دار شدن وظایف خانگی مادر است اما عوامل عینی دیگری نیز وجود دارد که به ترک تحصیل پسران و دختران کمک می‌کند، عواملی مانند فاصله مدرسه از محل زندگی، اگر این فاصله طولانی باشد بیشتر خانواده‌ها ترجیح می‌دهند که از صرف هزینه رفت و آمد و خطرات احتمالی آن در مورد دختران خودداری کنند. همچنین با توجه به کمبود دبیر زن در برخی از مناطق دبیرستان‌های دخترانه تشکیل نمی‌شوند که در این صورت دختران از روی اجبار وادار به ترک تحصیل می‌شوند یا در صورتی که تدریس دروس بر عهده آموزگاران مرد باشد، دختران به مدرسه فرستاده نمی‌شوند. مسئله دیگری که در پدیده ترک تحصیل دخالت دارد، بی‌سوادی والدین است که البته برای هر دو جنس صدق می‌کند. اما نتایج تحقیقات مشخص کرده که بی‌سوادی مادر بر ترک تحصیل دختران تأثیر بیشتری دارد. عامل دیگری که در ترک تحصیل افراد مؤثر است، نامشخص بودن آینده شغلی آنان است که برای دختران به صورت نگرشی مبتنی بر بی‌فایده بودن تحصیل (به علت آنکه پدر و بعدها شوهر به او اجازه کار کردن نمی‌دهد) هم مطرح می‌شود. آنچه در محروم ماندن از تحصیل یا ترک تحصیل به نابرابری جنسیتی می‌انجامد نه قوانین مدون کشوری که هنجارها و ارزش‌های اجتماعی هستند.

در دوره‌های متوسطه، با معدودی نابرابری جنسیتی روبه‌رو هستیم. این نابرابری‌ها در کتاب‌های درسی حرفه‌وفن و همچنین در انواع مدارس کاردانش به چشم می‌خورد. کتاب حرفه‌وفن برای دختران و پسران محتوای آموزشی متفاوتی دارد و همچنین برخی از رشته‌های تحصیلی در مدارس کاردانش، خاص پسران و بعضی دیگر ویژه دختران است. به این ترتیب، آموزش و پرورش در محتوای کتابها و رشته‌های تحصیلی از کلیشه‌های جنسیتی استفاده می‌کند. رشته‌های کاردانش مختص دختران، بیشتر به وظایف سنتی زنانه می‌پردازند، مانند رشته‌های خیاطی، سفال‌گری، دوخت‌های تزئینی و... در صورتی که در رشته مختص پسران، صنایع چوب، جوشکاری، تأسیسات، تعمیر لوازم خانگی و جز اینها را آموزش می‌دهند. هرچند در عمل نیز باید توجه داشت که دختران از رشته‌های مربوط به پسران استقبال نمی‌کنند و برعکس اما در هر صورت این تفاوت‌ها وجود دارد.

در مورد آموزش عالی نیز بدون توجه به پخش پراکندگی دختران و پسران در رشته‌های مختلف تحصیلی، با افزایش درصدی از دختران در دانشگاه‌ها روبه‌رو هستیم. در سال تحصیلی ۱۳۷۹ حدود ۶۰ درصد از ورودی‌های دانشگاه را دختران تشکیل می‌داده‌اند. افزایش دختران دانشجو از چند سال پیش شروع شده است و می‌توان احتمال داد که اگر روند علاقه‌مندی دختران به آموزش عالی به همین صورت ادامه یابد، این پدیده را باید رویدادی مثبت در نظر گرفت اما در عین حال باید توجه بیشتری به عواقب آن مبذول داشت.

تحصیلات متوسطه و دانشگاهی، دارای اهداف مشخصی هستند. در دوره متوسطه در برخی از رشته‌ها دانش‌آموزان به صورت مشخص برای ورود به بازار کار آماده می‌شوند (مانند رشته‌های کاردانش، هنرستان‌ها و...) در برخی از رشته‌های دیگر دانش‌آموزان مهارت‌های لازم را برای ورود به دانشگاه‌ها فرا می‌گیرند. پس تحصیلات متوسطه در برخی رشته‌ها دانش‌آموزان را مستقیماً به بازار کار روانه می‌کنند و در بعضی رشته‌های دیگر پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی آنها وارد بازار کار می‌شوند. با توجه به اینکه پس از سرند دانش‌آموزان دختری که ترک تحصیل می‌کنند، باز هم هر ساله تعداد زیادی از دختران دانش‌آموز فارغ‌التحصیل می‌شوند و تعداد زیادی نیز از دانشگاه‌ها خارج می‌شوند. بنابراین باید به طور منطقی انتظار داشت که حداقل در طول زمان، درصد زنان شاغل در ایران افزایش چشمگیری داشته باشد. متأسفانه به نظر می‌رسد که رابطه میان هزینه و سوادآموزی در این زمینه تناسبی با یکدیگر ندارند. دخترانی که برای ورود به مشاغل آموزش می‌بینند، با وجود هزینه فراوانی که صرف تحصیل آنان می‌شود، پس از پایان درس به بازار کار وارد نمی‌شوند. تنها ۳۰ درصد از دختران فارغ‌التحصیل در رشته کاردانش، به بازار کار جذب شده‌اند (سخت‌اوت، ۱۳۷۶) و بقیه یا اصلاً در جستجوی کار نبوده‌اند یا از وجود برخی شرایط منفی در محیط کار نام می‌بردند که به منزله موانعی برای اشتغال آنان به حساب می‌آیند. آمار قابل قبولی از دختران فارغ‌التحصیل دانشگاه و میزان اشتغال آنان در دست نیست اما مسئله بیکاری فارغ‌التحصیلان و همچنین مشکلات بعدی که در اثر ازدواج و فرزندآوری به وجود می‌آید، بر اشتغال دختران تأثیرگذار است و از ورود آنان به بازار کار جلوگیری می‌کند. سؤال مهمی که باید در نظر گرفته شود علت علاقه‌مندی دختران به تحصیل است. چرا با وجود آنکه پس از اتمام تحصیلات تمایلی یا امکانی برای کار اقتصادی وجود ندارد، باز هم دختران به درس خواندن ادامه می‌دهند؟ بررسی‌های معدودی که به صورت حاشیه‌ای در این زمینه انجام شده، به نکته جالبی اشاره کرده است. به طور خلاصه می‌توان گفت: برای دختران در جامعه ایران، مدرسه و دانشگاه دارای کارکرد پنهانی جهت کسب آزادی شده است. دختران دانش‌آموز از مدرسه و درس به عنوان وسیله‌ای استفاده می‌کنند تا از قبول مسئولیت‌های مربوط به نقش زنانه در خانواده فرار کنند و در عین حال ازدواج را به تعویق بیندازند زیرا به علت وجود مشروعیت بالای آموزش، تنها علتی که می‌توان از ازدواج پرهیز کرد درس خواندن است. ورود به دانشگاه نیز برای دختران دارای کارکردی جهت به تعویق انداختن ازدواج و همچنین کسب آزادی و رهایی از قید و بند خانواده و وارد شدن به جامعه‌ای است که تا آن زمان به آن راهی نداشته‌اند، اما پس از آنکه مرحله‌ای را چه در مدرسه و چه در دانشگاه گذراندند، به هر حال به پذیرش آنچه به عنوان نقش اصلی دختر در جامعه ایرانی مطرح می‌شود تسلیم می‌شوند و تن به ازدواج می‌دهند و نقش همسر-مادر را ایفا می‌کنند.

در این حالت، باید گفت که احتمالاً هزینه صرف شده برای تحصیل دختران با میزان آموزشی که قرار است جامعه از آن سود ببرد، تناسبی ندارد. حتی این ادعا که به هر حال دختر تحصیل کرده، مادر و همسر بهتری

است را نمی توان قبول کرد زیرا اولاً جامعه ایران هنوز به آن حد از ثروت و فراوانی نرسیده است که هزینه های هنگفت صرف افرادی کند که از آموزش خود، فقط جهت رفتار بهتر با کودکان و همسر می خواهند استفاده کنند. به عبارت دیگر این استدلال به معنای نفی موجودیت دانشگاه است که هدف اصلی آنها آموزش نقش شغلی به دانشجویست اما از طرف دیگر به نظر می رسد که بسیاری از رشته های دانشگاهی، اصولاً هیچ ارتباطی با ایفای نقش بهتر مادر - همسری ندارند. اگر ضرورت تحصیلات دانشگاهی برای همسر و مادر بهتری بودن وجود دارد مناسب تر است که رشته های معطوف به خانه داری برای دختران به وجود آید نه رشته هایی مانند علوم (فیزیک، شیمی) یا مهندسی و پزشکی و نظایر آن.

به نظر می رسد که برای بسیاری از دختران، راه مشخص زندگی ازدواج و قبول نقش مادر - همسری است اما در عین حال قبل از آنکه این نقش اجتماعی را عهده دار شوند، تمایلی در آنان دیده می شود که با گذراندن دوران آموزشی (دبیرستان یا دانشگاه) آغاز عهده داری این نقش را به تعویق بیندازند و در عین حال با برخورداری از اعتبار اجتماعی بیشتر (اخذ مدرک دبیرستانی یا دانشگاهی) وارد زندگی مشترک شوند.

چنین برداشتی به طور حتم ناشی از تأثیر نگرش های اجتماعی بر دختران و پسران است. هرچند مدارس در قوانین پذیرشی خود، هیچ نوع ممنوعیتی در ارتباط با ورود دختران و پسران ندارند اما باید به کارکرد مهمی که نحوه و کیفیت آموزشی در مدارس وجود دارد و آن جامعه پذیری دختران و پسران است توجه کرد.

جامعه پذیری در مدارس ایران با نابرابری های جنسیتی همراه است. نه تنها در ساختار اشتغال آموزش و پرورش نابرابری جنسیتی دیده می شود بلکه در محتوای کتاب های درسی نیز هنجارها و نگرش های ترویج و تدریس می شوند که منجر به نابرابری می شود و همان طور که بیان شد، حتی به عنوان عوامل مزاحم برای کارکردهای آموزش و پرورش در نظر گرفته می شوند زیرا ایجاد مدارس حرفه ای و کار- دانش برای دختران و سپس پذیرش آنان در مدارس و دانشگاه ها، هزینه های بسیاری برای دولت و وزارتخانه ها به همراه دارد. با وجود این، دختران تحت تأثیر نگرش اجتماعی، کارکردی پنهان برای مؤسسات آموزشی در نظر می گیرند. این نگرش از جانب مدارس در طول دوران تحصیلات متوسطه نیز تقویت می شود. در پایان باید توجه داشت که درصد بالایی از دختران بر طبق همین نگرش ها آینده خود را، یعنی وظیفه و قابلیت های خود را در چارچوب کلیشه های جنسیتی شکل می بخشند.

بررسی های متعددی مبتنی بر تحلیل محتوا در مورد وجود نابرابری های جنسیتی در مدارس از سال ها پیش آغاز شده است. با وجود این، هنوز هیچ گونه تغییری در محتوای کتاب های درسی به چشم نمی خورد. نتایج کلی این بررسی ها نشان می دهند که در مدارس ایران با بالا رفتن مقاطع تحصیلی، تصویر زن به تدریج در کتاب های درسی، کم رنگ و سپس در نهایت به کلی حذف می شود. در مقاطع ابتدایی و در بعضی از کتاب های مقطع راهنمایی با تصویری از زن روبه رو هستیم که وضعیت زنان را در خانواده ای با ویژگی های

دوران پیش‌صنعتی تا صنعتی نشان می‌دهد. نقش‌هایی که زنان عهده‌دار می‌شوند در محدودهٔ درونی خانه تحقق می‌یابند. به طور مشخص در بررسی تصاویر کتاب فارسی اول دبستان (اعزازی، ۱۳۷۰) نتایج زیر به دست آمده است:

در کتاب فارسی اول دبستان، نه فقط مردان دو برابر زنان به تصویر درآمده‌اند، بلکه در تصاویر تقسیم نقش سنتی زن اندرونی و مرد بیرونی به شدت رعایت شده است. حتی فرزندان فقط به صورت فرزند پسر با پدر به نمایش درآمده‌اند و دختران اکثراً به همراه مادر مشاهده شده‌اند؛ هرچند در مواردی مادر با دختر و پسر هم دیده می‌شود. پسران بیشتر از دختران در محدودهٔ خارج از خانه و در گروه‌های بزرگ دیده می‌شوند. در خانواده، تقسیم کار بر حسب جنس به تصویر کشیده شده است. خانواده نشان‌دهندهٔ ویژگی‌های صمیمیت و محبت نبوده بلکه به نظر می‌رسد که بودن اعضای خانواده با یکدیگر، به منظور عهده‌دار شدن وظایف خاصی است، نه بیان همدلی و همفکری. فعالیت مردان، هرچند به صورت عمده شامل مشاغل ابتدایی و پیش‌صنعتی است و در محیط خارج از خانه انجام می‌شود اما فعالیت‌های زنان که مانند مردان فعالیت‌های ابتدایی را شامل می‌شود در محدودهٔ خانه است.

این تصاویر از زن و مرد و حتی جامعه‌نشانی از واقعیات موجود زندگی ندارد. در کتاب‌ها، نه فقط حاکمیت کلیشه‌های جنسیتی به وضوح به چشم می‌خورد بلکه نشانی از یک جامعهٔ شهری-صنعتی و وجود مشاغل مناسب با آن وجود ندارد. به عبارتی می‌توان گفت تصاویر کتاب فارسی اول دبستان، در مورد همهٔ مسائل رو به گذشته و سنت‌ها و مشاغلی دارد که در حال حاضر، اگر هم در جامعه موجود باشند از اهمیت بسیار کمتری برخوردار هستند.

مشاغل: محیط‌های اقتصادی را به عنوان نهاد جدید در جامعه در نظر می‌گیریم که با پیدایش جامعهٔ صنعتی به وجود آمده‌اند. در نتیجه پس از دوران هرج و مرجی که بر شرایط اقتصادی حاکم بود، به دلایل متعدد این سازمان‌ها دارای قواعدی متناسب با شرایط زندگی امروزه شدند. یعنی ساعات کار، میزان دستمزد، ایام مرخصی، بازنشستگی و تأمین اجتماعی و سایر مسائل مربوط به این نهادها، از طریق قوانین مشخص شدند.

در مورد مشکلات و موانع قانونی موجود در محیط‌های شغلی، باید میان دو دسته از قوانین تفاوت گذاشت. دستهٔ اول ناظر بر اشتغال هستند که تقریباً تبعیض جنسیتی ندارند و زن و مرد در برابر قوانین اشتغال یکسان در نظر گرفته شده‌اند. دستهٔ دوم ناظر بر خانواده است که به اشتغال زنان ارتباط می‌یابد. در این دسته از قوانین، نابرابری میان زن و مرد مشاهده می‌شود اما گذشته از قوانین، نگرش‌ها و باورهای اجتماعی نیز، که از فرهنگ و ایدئولوژی جامعه نشأت می‌گیرند و تقویت می‌شوند بر نابرابری جنسیتی تأکید دارند.

ابتدا به قوانین حاکم بر اشتغال نگاهی می‌اندازیم. در قانون اساسی در اصل بیست و هشتم می‌خوانیم: «هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند.» در این اصل، برابری میان زن و مرد تضمین شده است. تنها نابرابری، تصدیق است قضاوت است که طبق اصل یکصد و شصت و سوم «صفات و شرایط قاضی طبق موازین فقهی از طرف قانون معین می‌شود» و شرایط انتخاب صرفاً در مورد مردان صدق می‌کند. گذشته از شغل قضاوت با محدودیت‌هایی هم در زمینه کسب رتبه شغلی برای زنان در نیروهای مسلح روبه‌رو هستیم. مثلاً در ارتش فقط برای احرار مشاغل درمانی و بهداشتی، و در سپاه برای مشاغل که مستلزم به‌کارگیری قابلیت‌های زنانه است، زنان به استخدام درمی‌آیند. یعنی زنان در ارتش، از ورود به کادر نظامی دور نگه داشته می‌شوند اما ورود زنان به کادر کارمندی که در سایر سازمان‌ها نیز منعی ندارد، مانند بخش درمانی و بهداشتی، بلامانع است. (کار، ۱۳۷۸: ۲۷۶-۲۷۲).

نابرابری دیگری که در اشتغال زنان مشاهده می‌شود در زمینه برخورداری از مزایای تأمین اجتماعی و حقوق عائله‌مندی و کمک‌هزینه فرزندان است. یک مورد دیگر تبعیض بر اساس ماده ۵۸ قانون تأمین اجتماعی دیده می‌شود. هرچند که ماده ۵۴ قانون تأمین اجتماعی مربوط به فرد بیمه شده و خانواده او به طور عام (بدون توجه به جنس) است اما طبق ماده ۵۸ که افراد خانواده طبقه‌بندی می‌شوند، برای استفاده شوهر از حق بیمه زن شروطی قائل شده است مانند معاش مرد توسط زن تأمین شود، سن مرد از شصت سال متجاوز باشد و یا طبق نظر کمیسیون پزشکی از کار افتاده باشد. همین شروط برای استفاده از انواع مستمری‌ها به خصوص مستمری مرگ در نظر گرفته شده است. فرزندان زن بیمه شده، زمانی از مستمری مرگ مادر بهره‌مند خواهند شد که یا پدر آنها در قید حیات نباشد یا شروط فوق در مورد او صدق کند (همان: ۲۷۶-۲۷۷). قوانین حاکم بر خانواده، نابرابری میان اشتغال زن و مرد را باعث می‌شود. طبق ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی: «شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند.» بنابراین وجود این قانون، کار زن را منوط به رضایت مرد از شغل او می‌داند، در صورتی که چنین اجازه‌ای از جانب زن نسبت به شغل مرد دیده نمی‌شود. از میزان به‌کارگیری این قانون در جامعه اطلاعی نداریم اما آنچه مهم است طلب رضایت شوهر برای اشتغال است که خواه بر پایه قانون و خواه مبتنی بر نگرش‌ها وجود دارد. ماده ۱۱۰۶ و ۱۱۱۹ قانون مدنی بار اقتصادی خانواده را بر دوش مردان گذاشته است: «در عقد دائم نفقه بر عهده شوهر است.» و «نفقه اولاد بر عهده پدر است. پس از فوت پدر یا عدم قدرت او به اتفاق به عهده اجداد پدری است...» و همچنین ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی ریاست خانواده را بر عهده مرد می‌گذارد: «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است.» مجموعه این قوانین باعث ایجاد جو فرهنگی و نگرش اجتماعی خاصی در جامعه می‌شود که دارای معایبی برای عملکرد زنان و مردان در جامعه است.

با وجود برابری جنسیتی در برابر قانون مشاهده می‌شود که درصد زنان شاغل در میان نیروهای فعال بسیار کمتر از مردان است. این رقم هیچ‌وقت به ۱۵ درصد نرسیده است. هرچند طبق آمار در سال ۱۳۵۵، ۱۳ درصد از زنان جزو نیروی فعال بوده‌اند. در سال ۱۳۶۵ این رقم به میزان ۸ درصد کاهش یافت و تنها از سال ۱۳۷۰ به بعد افزایشی حدوداً برابر با سال ۱۳۵۵ مشاهده می‌شود اما با وجود این افزایش باید در نظر گرفت که هنوز درصد اشتغال به کار زنان در ایران نه تنها در مقایسه با کشورهای صنعتی بلکه در مقایسه با کشورهای همسایه دارای فرهنگ مشابه، بسیار پایین است.

از موانع متعدد اجتماعی اشتغال زنان، می‌توان به نمونه‌هایی که بیان خواهد شد توجه کرد. با وجود آزادی قانونی در انتخاب شغل، هنوز بسیاری از زنان و خانواده‌ها به دلایل فرهنگی یا خانوادگی از انتخاب مشاغل مختلف خودداری می‌کنند و زنان هر شغلی و هر مقامی را نمی‌پذیرند. بیشترین زنان شاغل ایرانی در بخش‌های دولتی و در مشاغل معلمی و بهداشتی دیده می‌شوند. بخش خصوصی زنان کمتری را استخدام می‌کنند. در عین حال شاید بتوان به داشتن سواد و تخصص کمتر زنان از مردان به عنوان عاملی که از به‌کارگیری آنان جلوگیری می‌شود اشاره کرد. اما با توجه به اینکه زنان مسئولیت امور داخلی خانه یعنی رسیدگی و مراقبت از فرزندان را به‌عهده دارند، می‌توان از وجود فرزندان و نبودن امکانات برای نگهداری و مراقبت یا هزینه بالای نگهداری از آنان نام برد که به صورت مانعی برای اشتغال زنان به نظر می‌رسد. همچنین با توجه به قوانینی که طبق آنها مسئولیت اقتصادی خانواده به مردان واگذار شده، زنان به صورت معمول خود را مسئول مسائل اقتصادی خانه نمی‌دانند و در مواردی حاضر به قبول فشار مضاعف ناشی از انجام فعالیت شغلی و فعالیت خانگی که باعث می‌شود در یک روز به اندازه دو روز کاری فعالیت داشته باشند، نیستند. متقابلاً مردان که مسئولیت رسیدگی به امور اقتصادی خانه را به‌عهده دارند، زیر فشار زیادی از حد ناشی از انجام دو شغل (و یا بیشتر) قرار می‌گیرند. در اینجا با اجرای قوانین، فشاری بر مردان وارد می‌شود که در بخش مربوط به خانواده، به آن خواهیم پرداخت اما در عین حال وجود و اجرای این قوانین به صورت ضمنی، اولویت استخدام را به مردان واگذار می‌کند، زیرا زنان مسئول خانه هستند و این امر شاید اولویت اخراج از کار را به زنان مربوط کند. از طرف دیگر بر اساس قوانین و نگرش‌ها، کار زن مستلزم رضایت شوهر است که امکان دارد مردان تمایلی به شاغل بودن زنان خود نداشته باشند و در نتیجه زنان با توجه به مسائل و مسئولیت‌های خانواده و عدم رضایت شوهران، از اشتغال دور بمانند. می‌توان درصد پایین زنان در نیروی شاغل را نتیجه تشویق زنان به بازنشستگی زودرس و همچنین بازخرید آنان دانست. در مورد بازنشستگی زودرس نکته‌ای وجود دارد که از لحاظ اجتماعی قابل تأمل است. زنان از وجود بازنشستگی زود هنگام استقبال می‌کنند و پس از ۲۰ سال کار، زمانی که واجد شرایط بازنشستگی می‌شوند، از آن استفاده می‌کنند اما باید در نظر داشت که این زنان، دورانی را که با مشکلات نگهداری فرزندان خردسال خود همراه بوده پشت سر گذارده‌اند و پس از ۲۰ سال سابقه کار، فرزندان آنان به سنی رسیده‌اند که به

مراقبت مستمر مادران احتیاجی ندارند. در مورد مشکلات ناشی از دوران بازنشستگی زنان، هنوز بررسی جامعی صورت نگرفته است اما از آنجا که با بحران‌های بازنشستگی مردان آشنا هستیم، باید به مرحله بازنشستگی زنان به طور جدی پرداخته شود.

در مورد دسترسی به پست‌های مدیریت و تصمیم‌گیری، از لحاظ قانونی برای زنان مانعی وجود ندارد. با این وجود تعداد زنان شاغل در پست‌های تصمیم‌گیرنده بسیار پایین است. به این ترتیب، هرچند تفاوت میزان حقوق دریافتی در میان زنان و مردان برای انجام فعالیت مشابه وجود ندارد، اما با توجه به اینکه زنان معدودی دارای پست‌های مدیریت هستند، می‌توان نتیجه گرفت که درآمد زنان در اکثر موارد کمتر از مردان است. دلایل متعددی وجود دارد که زنان به پست‌های مدیریتی رو نمی‌آورند. در اصطلاح از وجود سقف نامرئی در سازمان‌ها نام می‌برند زیرا به صورت معمول، زنان تا سطوح میانی پیشرفت می‌کنند و پس از آن پیشرفت بسیار به سختی و کندی صورت می‌گیرد. هرچند شاید بتوان کمبود سواد و تخصص زنان نسبت به مردان را به عنوان عامل مؤثری در این مورد در نظر گرفت اما آمار نشان می‌دهد که بیشتر از ۸۰ درصد از زنان شاغل در بخش دولتی، دارای تحصیلات بالا هستند و تنها ۵ درصد از این زنان در مشاغل مدیریتی فعال هستند. بنابراین باید به رابطه میان میزان تخصص و ارتقای شغلی شک کرد. احتمالاً آنچه بیشتر از کمبود تخصص در دور نگه داشتن زنان از مشاغل مدیریتی دخالت دارد، محدودیت‌ها و مشکلات خانوادگی است. از آنجا که طبق نگرش‌های عمومی جامعه و همچنین مواد قانونی زنان مسئولیت خانواده را دارا هستند، امکان صرف وقت و نیروی زیاد که برای به‌عهده گرفتن پست‌های مدیریتی ضروری است، برای آنان وجود ندارد. در نتیجه زنان شاغل بیشتر تمایل دارند تا در سطوح میانی که درخواست‌های شغلی از آنان زیاد نیست و همچنین امکان رسیدگی به امور خانه برای آنان وجود دارد، باقی بمانند.

زنان خانواده خود را در مقایسه با شغل در اولویت قرار می‌دهند، در صورتی که برای مردان اولویت با شغل است. در نتیجه مردان امکان قبول مسئولیت‌های همراه با پست‌های مدیریتی را دارند. از طرف دیگر می‌توان در نظر داشت که مانع دیگر برای زنان ناشی از وجود تفکراتی است که در جامعه‌پذیری، خود به آن اعتقاد یافته‌اند و بر آن اساس قابلیت‌های خود را مناسب ایفای نقش‌های اجرایی سطح بالا نمی‌دانند. با نقش مدیریت ویژگی‌هایی همراه است که در حال حاضر بیشتر بر صفات «مردانه» تأکید می‌شود تا «زنانه». احتمال دارد زنان گمان برند که قادر نیستند با وجود ویژگی‌های زنانه خود، مانند مدیران مرد به خوبی عمل کنند. در این مورد باز هم باید از موانع اجتماعی ناشی از وجود جوّ مردانه در مشاغل بالای تصمیم‌گیری نام برد که از یک طرف مانع از تمایل زنان به مشارکت در گروه‌هایی می‌شود که اکثریت آن با مردان است و از طرف دیگر عدم تمایل مردان به حضور زنان در جلسات مردانه خود را به دنبال دارد.

گذشته از عوامل فوق که با یکدیگر مرتبط هستند، باید نگاهی هم به مسئله کار نیمه‌وقت زنان دارای فرزندان خردسال انداخت. این پدیده، معمولاً از دو جنبه بررسی می‌شود. جنبه مثبت آن، فراهم کردن

امکاناتی برای مادران است تا هم موقعیت شغلی خود را حفظ کنند و هم امکان رسیدگی به خانواده را داشته باشند. از طرف دیگر، گذشته از مشکلات مربوط به محاسبه سال‌های خدمت و مزایای بازنشستگی، می‌توان تصور کرد زنانی که به طور نیمه‌وقت در محل کار حضور می‌یابند، به ندرت امکان ارتقای شغلی دارند و مدت زمانی که از این فرصت استفاده می‌کنند از لحاظ پیشرفت شغلی، برای آنان نمی‌تواند مثبت باشد. البته در مورد میزان و چگونگی استفاده زنان از کار نیمه‌وقت، احتیاج به بررسی بیشتری دارد.

در زمینه اشتغال، باید به قوانینی که به مشکلات ناشی از جنس توجه دارند اشاره کرد. این قوانین به صورت کلی به مشکلات ناشی از زایمان و مادری زنان می‌پردازند. مرخصی زایمان برای زنان، منع کار سخت و سنگین و همچنین حق شیر دادن و تأسیس شیرخوارگاه در محل کار و منع اخراج زن به دلیل بارداری، از آن جمله مسائل محسوب می‌شوند. شاید در مورد زنان بتوان به کمبود مرخصی زایمان و نبود مرخصی مادری اشاره داشت. مرخصی مادری که به زنان دارای فرزند تعلق می‌گیرد، به معنای اجازه حضور مادر در خانه به علت بیماری فرزند است، زیرا فرزند بیمار محتاج رسیدگی مادر است. در مورد مردان باید متذکر شد که نابرابری در مورد خانواده نیز وجود دارد. اصولاً مرد در ایران بدون توجه به خانواده مطرح می‌شود. قبلاً به اهمیت پدر در خانواده برای رشد فرزندان اشاره شد. در بسیاری از کشورها زایمان، فرزندآوری و مراقبت از فرزندان، به منزله امری در نظر گرفته می‌شود که پدر و مادر، هر دو در آن دخالت دارند. بنابراین مردان نیز زمانی که صاحب فرزند می‌شوند، باید امکان مشارکت در امر مراقبت و تربیت فرزندان خود را داشته باشند. در بسیاری از کشورها مردان نیز پس از زایمان همسران خود قادر هستند که طبق مقررات، مدت زمانی را در خانه با همسر و فرزند سپری کنند. همان‌گونه که مرخصی مادری حق زنان است در بسیاری از کشورها مرخصی پدری نیز در نظر گرفته شده است. تفکر اصلی این است که پدر و مادر هر دو برای مراقبت و رسیدگی به فرزندان ضرورت دارند و در عین حال فرزند هر خانواده‌ای به جامعه نیز تعلق دارد، بنابراین جامعه باید کلیه امکانات را در اختیار افراد مسئول (پدر و مادر) بگذارد تا آنان قادر باشند که فرزندان خود را به عنوان افرادی مسئول و موظف به جامعه تحویل دهند.

خانواده: با نگاهی کوتاه به نهادهای مدرن و قوانین مربوطه، متوجه نابرابری جنسیتی در آنها شدیم. آنچه مانع دستیابی دختران به آموزش و بعدها مشارکت اجتماعی و اقتصادی می‌شود، بیشتر از آنکه ناشی از حاکمیت قوانین باشد، از نگرش‌های جامعه و تقسیم نقشی نشأت می‌گیرد که میان زنان و مردان، در زمینه خانواده وجود دارد که هم از دید قانون بیان شده است هم در رسانه‌ها تبلیغ و ترویج می‌شود و هم جنبه‌های باور اجتماعی و آداب و رسوم و سنت را دارد.

در بررسی نهاد خانواده، به عنوان یکی از قدیمی‌ترین نهادها به نابرابری جنسیتی ناشی از قانون و نگرش اجتماعی خواهیم رسید. از لحاظ قانونی زنان در خانواده در بسیاری از زمینه‌ها تحت نظارت مردان قرار

می‌گیرند، بدون آنکه قادر به نظارت متقابل بر مردان باشند. می‌توان احتمال داد که وجود این موارد قانونی که در اینجا به آنها استناد می‌کنیم، مشکلاتی را در جامعه به وجود آورده باشند که به ایجاد برخی تغییرات در آن و دادن حقوق بیشتر به زنان در هنگام عقد ازدواج و طبق شروط ضمن عقد منجر شده است. در هنگام ازدواج زن و مرد می‌توانند با امضای شرایط ضمن عقد که شامل موارد متعددی است، بعضی از حقوق مانند تقاضای صدور اجازه طلاق از جانب زن با ذکر دلایل را به زن واگذار کنند. هرچند وجود شرایط ضمن عقد می‌تواند به حق زن در ازدواج منجر شود اما در این بحث، به قوانین مدنی استناد می‌شود زیرا این قوانین حقی را به مردان می‌دهد که زنان فقط تحت شرایطی خاص می‌توانند آن را به دست آورند. تغییر در قوانین، تنها با اضافه کردن شروط ضمن عقد امکان‌پذیر نیست بلکه احتیاج به تبلیغات گسترده‌ای دارد.

در خانواده اولین نکته‌ای که بر نابرابری جنسیتی تأکید دارد ماده ۱۱۰۵ است که ریاست خانواده را بر عهده مرد می‌گذارد. به این ترتیب اصل تساوی حقوق در خانواده و مسئولیت مشترک زن و مرد در اداره خانواده زیر سؤال می‌رود. بنابراین از دید جامعه مرد مسئول نان‌آوری و تأمین اقتصادی و زن دارای نقش همسرمداری است. با توجه به اصل ۱۱۰۶ که نفقه را نیز بر عهده مرد می‌گذارد، می‌توان از فشار اقتصادی زیاد بر مردان نام برد. زن در خانواده خود را مسئول مسائل اقتصادی نمی‌داند، او بیشتر نقش مادر و همسر در خانواده حضور دارد، اگر نقش مادری دارای تقدسی ظاهری است نقش پدر در خانواده به صورت کامل به فراموشی سپرده شده است. مردان فقط وظیفه نان‌آوری را بر عهده دارند. برای ایجاد یک خانواده، وجود پدر، مادر و فرزندان ضرورت دارد. به همان میزان که نقش مادر برای الگوپذیری فرزندان مهم است، نقش پدر نیز در خانواده و جامعه اهمیت دارد. منظور از نقش پدر، فقط تأمین هزینه فرزندان و نظارت بر رفتار آنان نیست بلکه به معنای همبازی، مراقب، دوست و همراه فرزندان موردنظر است. نگرش‌های اجتماعی، پدر را تنها در نقش نان‌آور در نظر می‌گیرد، نه به معنای پدر امروزی. هرچند نقش مادری به ظاهر مورد تقدیر قرار می‌گیرد اما در قوانین، وظایف مادری در اشکال محدود آن مورد توجه است زیرا حضانت فرزندان بر عهده پدر است (ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی) و پدر بر فرزندان ولایت دارد (ماده ۱۱۸۰ قانون مدنی). در نتیجه، نقش مادری تا حد خاصی از لحاظ قانون شناخته شده است. پدر بر رفتار فرزندان نظارت کامل دارد و مادر در این میان بدون حقوق است. پدر بر رفتار فرزندان نظارت کامل دارد و مادر در این میان بدون حقوق است. به این ترتیب، در خانواده مقام فرادستی به پدر و مقام فرودستی به مادر و فرزندان داده شده است. ماده ۱۱۳۳ حق طلاق را به مرد می‌دهد «مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد». این امر باعث ایجاد نابرابری، در هنگام پایان بخشیدن به رابطه خانوادگی می‌شود زیرا طبق این قانون، مرد برای طلاق زن احتیاج به مدرک و دلیل ندارد اما زنان، حتی اگر حق طلاق را هم کسب کرده باشند باز محتاج ارائه دلیل و مدرک برای طلاق به دادگاه هستند.

مواد ۱۱۱۷ و ۱۱۱۴ که به مرد اجازه منع اشتغال زن و حق تعیین مسکن را می‌دهد و همچنین بند ۳ از ماده ۱۸ قانون گذرنامه که اجازه خروج زن از کشور را منوط به اجازه شوهر می‌کند، باعث ایجاد نابرابری در امر نظارت بر رفتار زن و مرد می‌شود. مرد بر شغل زن، مکان زندگی و تردد او حق نظارت دارد بدون آنکه زن دارای چنین نظارتی بر مرد باشد. به این ترتیب مردان در کلیه رفتارهای خود دارای استقلال عمل هستند، در صورتی که رفتار زن به صورت وابسته به مرد و تحت نظارت او قرار می‌گیرد.

در مقابل این مواردی که زن را به مرد وابسته می‌کند، ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، مالکیت بر مهریه را به زن می‌دهد: «به مجرد عقد زن مالک مهر می‌شود و می‌تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید.» این ماده که به نفع زنان است، باعث ایجاد فشار بر مردان می‌شود زیرا اگر زنان از بسیاری از حقوق در خانواده محروم باشند بر این حق موجود، بیش از حد پافشاری می‌کنند. در شرایط فعلی، با افزایش بی‌رویه میزان مهریه روبه‌رو هستیم. در عین حال شواهدی وجود دارد که زنان از وجود مهریه به عنوان عامل تهدیدی در مقابل شوهر استفاده کرده و بر او فشار اقتصادی وارد می‌کنند. مجموعه قوانین مدنی به نوعی شکل گرفته است که از ایجاد خانواده مشارکتی جلوگیری می‌شود. از طرفی، نظارت بر دیگری و وابستگی او را به وجود می‌آورد و از جانب دیگر امکان تهدید و فشار بر مردان از جانب زنان وجود دارد. این شرایط، با زندگی مطلوب خانواده، که باید به انسجام اجتماعی منجر شود، فاصله زیادی دارد. ماده ۱۱۱۸ به زن اجازه می‌دهد که مستقلاً در دارایی خود هر تصرفی را که می‌خواهد اعمال کند. در مورد اموال شخصی زن مرد حق نظارت و دخالت ندارد، احتمالاً قانون در این مورد برابری برای هر دو جنس را در نظر گرفته است.

در مورد اعمال قوانین دیگر، باید به محدود بودن دسترسی زنان به منابع اقتصادی توجه داشت. گذشته از رضایت شوهر برای اشتغال که از دسترسی زن به درآمد شخصی جلوگیری می‌کند، باید از نابرابری جنسیتی در مورد کسب ارث نیز نام برد که باعث دسترسی بیشتر مردان به منابع خانوادگی بعد از فوت همسر (زن) و دسترسی محدود زن به آن منابع می‌شود. طبق ماده ۹۴۶، زوج (مرد) از تمام اموال زوجه (زن) ارث می‌برد، در صورتی که زن فقط از اموال منقول و از ابنیه و اشجار (از قیمت ابنیه و اشجار) ارث می‌برد.

اگر توجه قانون را به نقش‌های جنسیتی در نظر بگیریم، پی می‌بریم که تقسیم نقش کاملاً به صورت سنتی مرد نان‌آور و زن کدبانو در نظر گرفته شده، نگرش‌های اجتماعی نیز طبق قانون و سنت تقسیم نقش سنتی را قبول کرده و در نتیجه باعث ایجاد خانواده‌های مادرمحور شده است. یعنی پدر برای انجام فعالیت‌های اقتصادی به صورت معمول، در خارج از خانه مشغول است و واحد خانواده شامل مادری می‌شود که روزانه با فرزندان در خانه به تنهایی به سر می‌برد. این واحد خانواده، هرچند به ظاهر خانواده کاملی را تشکیل می‌دهد اما با توجه به مفهوم امروزی خانواده، شکل ناقص خانواده را به نمایش می‌گذارد. در این خانواده، اولویت به نقش خدماتی و فعالیت‌های بازتولیدی زنان داده شده است که به منزله مانعی برای ایجاد هر نوع مشارکت در جامعه است. از طرف دیگر به مردان اولویت در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی و نظارت بر رفتار

دیگران داده شده است. نقش مهم مردان در حیطه اقتصاد نیز در نظر گرفته می‌شود که نه تنها باعث دوری پدر از محیط خانواده می‌شود، بلکه فشارهای اقتصادی را در شرایط امروزی، فقط بر دوش مرد می‌گذارد که ناگزیر به عهده‌دار شدن مشاغل متعدد توسط او می‌انجامد. داشتن دو یا سه شغل، نه تنها باعث کاهش کارآیی فرد در هر یک از محیط‌های کاری می‌شود، بلکه در نهایت منجر به جدایی مرد از زندگی خانوادگی و عدم پذیرش شرایط زندگی خواهد شد.

یادآوری و نتیجه‌گیری‌ها

در مقایسه سه نهاد مدرسه، مشاغل و خانواده، مشخص شد که وجود نابرابری‌ها در مدرسه و مشاغل کمتر از قوانین سرچشمه می‌گیرد و بیشتر ناشی از نگرش اجتماعی در مورد وضعیت دختران و پسران است. نگرش اجتماعی جاری، از قوانین مربوط به خانواده و همچنین آداب و رسوم و سنت‌ها و باورهای در مورد خانواده تأثیر پذیرفته است که در شرایط اجتماعی کنونی کاربردی ندارند.

از آنجا که در جامعه امروزی، هنوز گمان بر این است که «دختر بالاخره باید شوهر کند»، می‌توان به نوعی جبر ازدواج در شرایط حاضر اشاره کرد. جبر ازدواج برای دختران (و پسران)، در شرایطی مطرح می‌شود که امکان قبول انواع نقش‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... برای افراد وجود دارد. اما با وجود این، هنوز پایگاه اجتماعی و نقش اجتماعی زن در جامعه، از طریق خانواده مطرح می‌شود و سایر فعالیت‌هایی که زن در جامعه انجام می‌دهد، تحت‌الشعاع وظایف خانگی او قرار می‌گیرد؛ وظیفه‌ای که جامعه فقط به زنان واگذار کرده است و مردان را از آن دور نگه داشته است. نتیجه این طرز تفکر، برای گروهی از افراد جامعه به معنای محروم ساختن دختران از آموزش‌های ابتدایی و برای گروه دیگری که آموزش در سطوح بالاتر تحصیلی را دیده‌اند، خانه‌نشینی و رسیدگی به امور فرزندان است که در شرایط امروز، سالیان کوتاه‌تری نسبت به دوران گذشته به رسیدگی مادرانه احتیاج دارند. مادران امروزی دارای یک یا دو فرزند هستند و دیگر در تمام دوران باروری، وظیفه فرزندآوری ندارند. فرزندان از شش سالگی با ورود به مدارس ساعاتی از روز را در مدرسه می‌گذرانند و به تدریج از نیازهای آنان به مراقبت‌های دائمی مادران کم می‌شود. بررسی‌های متعدد مشخص کرده‌اند که یک زن با توجه به سن باروری، میزان مولید و با توجه به گذراندن زمان طولانی از روز فرزندان در مدارس، حداکثر ۱۵-۱۰ سال، زمان مادری فعال در پیش روی خود دارد. پس از این زمان، فرزندان نسبتاً مستقل می‌شوند و هرچند نظارت عمومی بر آنها ضرورت دارد اما از ساعاتی که مادر صرف رسیدگی به آنان می‌کند کاسته می‌شود.

بنابراین مهم شمردن مسئله مادری - که امروزه امری اجتماعی است نه فردی - با معیارها و تصوراتی صورت می‌گیرد که به جامعه امروزی ارتباطی ندارد. اما آنچه در پس مهم شمردن ازدواج و تشکیل خانواده نادیده

گرفته می‌شود، اقتدار مرد بر زندگی زن و فرزندان در خانواده است که به عنوان مانعی در جهت رسیدن به «خانواده مطلوب» عمل می‌کند و در عین حال، به علت کارکردهای منفی که برای خانواده دارد به ایجاد مسائل و مشکلات فردی (برای زنان و فرزندان) می‌انجامد و نتیجه آن بر شرایط اجتماعی نیز انعکاس می‌یابد.

تبلیغ ایده خانواده مطلوب، بدون توجه به مسائل و مشکلاتی که خانواده با آن روبه‌رو است، بدون حمایت و پشتیبانی دولت از خانواده و اعضاء آن و در نهایت با واگذار کردن مسائل و مشکلات به واحد خصوصی خانواده، نه تنها باعث بروز آسیب‌های اجتماعی می‌شود بلکه به صورت رفتارهای انحرافی در مورد تشکیل نهاد خانواده نیز نمود پیدا می‌کند.

امروزه به علت نگرش اجتماعی نابرابری جنسیتی موجود که در مجموع موقعیت اجتماعی زن را فقط با موقعیت خانوادگی یا به عبارت دیگر به صورت موقعیتی وابسته به دیگران (شوهر-فرزندان) مطرح می‌کند، از همان اولین قدم (همسرگزینی) تا قطع رابطه (طلاق) یا ادامه زندگی، مشکلاتی برای خانواده به وجود می‌آورد. این مشکلات امروزه تا حدودی خود را نشان داده‌اند و اگر اقدامی در جهت تغییرات اساسی نسبت به نگرش‌ها صورت نگیرد، شدت آنها افزایش خواهد یافت. نگاهی اجمالی به خانواده، مشخص می‌کند که مشکلات عمده‌ای برای ازدواج به صورت مهریه سنگین، مراسم پرهزینه ازدواج و جز اینها وجود دارد که از تشکیل خانواده جلوگیری می‌کند.

برخی از نظرسنجی‌ها مشخص کرده‌اند که دختران جوان اولویت زندگی را نه در تشکیل خانواده بلکه در تحصیل و کار می‌دانند. باز هم طبق نظرسنجی‌ها دختران تمایل به تعویق افتادن سن ازدواج دارند. این پدیده‌ها را نمی‌توان تنها با مقصر دانستن خانواده‌ها و سعی آنان در تعیین مهریه بالا یا نگاه غلط دختران به خانواده توجیه کرد، بلکه علت آن را باید با توجه به شرایط کلی اجتماعی جست‌وجو کرد. باز هم می‌توان به افزایش آمار طلاق و به خصوص طلاق دختران جوان اشاره داشت. چنین پدیده‌ای منشأ اجتماعی دارد. همین‌طور باید به پدیده دختران فراری از خانه که امروزه به عنوان معضل اجتماعی مطرح می‌شود، افزایش خودکشی‌ها و خودسوزی‌ها در میان زنان و دختران مناطقی خاص اشاره کرد. همچنین با پدیده خشونت در خانواده‌ها روبه‌رو هستیم، خشونتی که از انواع سبک تا قتل، در میان اعضای خانواده‌ها مشاهده می‌شود. در مورد بزه‌کاری، اعتیاد، سرقت و سایر رفتارهای ناپه‌نجا که خانواده‌ها می‌تواند عاملی مؤثر در ایجاد آن تلقی شوند، سخنی به میان نمی‌آوریم اما اگر فقط به مشکلات مربوط به خانواده نگاه کنیم، آنگاه مشخص خواهد شد که شرایط زندگی در خانواده‌ها با آنچه مورد نظر خانواده مطلوب است فاصله بسیار دارد. رسیدن به خانواده مطلوب هزینه‌های فراوانی را می‌طلبد. از یک طرف بازبینی و تجدیدنظر در قوانین ضرورت دارد و از طرف دیگر کارگزاران جامعه‌پذیری (مدرسه، رسانه‌ها) باید اقدامات لازم را به عمل آورند تا شرایط موجود تغییر یابد.

زندگی در جامعه صنعتی با نگرش پیش‌صنعتی نسبت به زنان و وظیفه آنان در خانواده سنخیت ندارد. شرایط زندگی خانوادگی امروز، بر اساس نابرابری جنسیتی به وجود آمده است که هم فشارهایی بر زنان و هم فشارهایی بر مردان تحمیل می‌کند و در نهایت باعث می‌شود در جامعه‌ای که انواع سلطه‌ها و اقتدارها در ابعاد اجتماعی مطلوب تلقی نمی‌شود، در خانواده اقتدار مرد بر زن به وجود آید.

اقتداری که باعث تسلط، نظارت مرد بر زن و فرزندان در تمام زمینه‌های رفتاری و اجتماعی می‌شود و در عین حال برخی از رفتارهای ناپسند مردان در خانواده را به عنوان حقوق خانوادگی آنان مطرح می‌کند. این شرایط خانوادگی، بر جامعه تأثیر می‌گذارد و نه فقط موجب ایجاد نابرابر جنسیتی در جامعه می‌شود بلکه به آسیب‌های اجتماعی متعددی نیز می‌انجامد. چنین خانواده‌ای دیگر حافظ نظم اجتماعی نیست بلکه خود از هر نظر آسیب‌زا است.

برگرفته از کتاب: دگرگونی در نقش زنان

نویسنده: دکتر شهلا اعزازی